

کلاب ناز به سیر این نگاه کنی	چنان فشانده که گرداب شد کربانم
ماه بکعبه مرا نسبتی که میکرد	چراغ بنگره روشن ز نور ما نامم
سواد سوره بر دانه است دود چراغ	حمیرای بوی گلست مفرود ما علم
کسی بکوی تو نگذاشت است پای تو	بود ز ابد این راه سهر به سر علم
ز یک نظاره سیه مست کند مرام کافر	ز پنبه سینه بنا بود فستل داعم
ز استاین کلید آب خورده است نهالم	بیاض صبح بخلی بود شکوفه باغم
ز بوی دوست عشاقم ز یک رنگ کفن	بهار و سخن گل میگرد ز مفرود ما علم
بدل خیار ام از غنچه شوخت محبت	سواد و برف بلبل بود سیاهی اتم
ز گرم رفتن من لاله زار کشته بیابان	ز جوش ابله کل کرده بونهار سرام
دلم ز بختی فردوس و انگشت جو گوشت	
جو گوشت کبچو دمان کسبت کبچو فراغم	
ساقی به توبه رحمت ز کوی تو میکنم	دامان جو ز دست سبوی تو میکنم
حطت نکشته بزم نوزاد بهار سن	بوی بنفشه از گل روی تو میکنم
مینا کشیده ز شیشه ز شیشه ایم	دام بری ز پنبه این شیشه ز شیشه ایم
بیمو دهناده بکنارم سسری و من	دست نگاه حوش ز روی تو میکنم
از ارمن ز سر بکشد مان برای تست	صدر رنگ ناز باغ جوی تو میکنم
سنگت سلام حشک دلمار سان جبینم	
چون سبزه آب از لب جوی تو میکنم	

الاح جز ترا کل بمن نمی آید جبینم	کل جبینم افتاده را گلشن نمی آید جبینم
دانه نتواند سبندانش صوم نم شود	مور صحرای مرا صوم نمی آید جبینم
حلقه اغوش ما یوسف نکار افتاده	سوق مار بوی سیر این نمی آید جبینم
میل شماری نباشد سنگت از خود رفته را	
سیر گلشن کرده را گلشن نمی آید جبینم	
بشبهای فراق اربس ز جوی صغیف بینا	د بهر علاج ببقیاری حبت سیم
طیب عشق از حال دم غافل می باشد	کند سید را از انگشت رنگ خودم
مرام مشب بر روی نکه دار بدتر سم	که موج ما منساب از خابرد مانند سلاک
رقم مشب ز بس ز غفلت سرش از سکه	بجای موسونک حاشی ای رنگ خودم
نارام امینار نیک و باز ساده لوجهها	بود شمشیر دشمن در نظر ابروی احبام
هوا مشب از جوش میبشکد صبح کرد	نگر دیده است مفرود حشک تو علم اجم
جبه سود از داده ام سنگت که همچون بنه کوه	
فجح را افکنند از دست زبوی های مه تمام	
چون دیده راهم الفت خواب میکنم	در گوش بچرخ حلقه ز گرداب میکنم
بالین نهم ز شیشه ریحان بر زبیر	هر که در خیال حطت خواب میکنم
پروانه از گنجان پرو بالی مهم رساند	کام مشب چراغ خانه زهنتاب میکنم
از بس کشیده است بغفلت جنون من	ز جبر را خیال رنگ خواب میکنم
سنگت ریح بنان سوزان در چون بول	
نظاره را بجم عیان اب میکنم	